

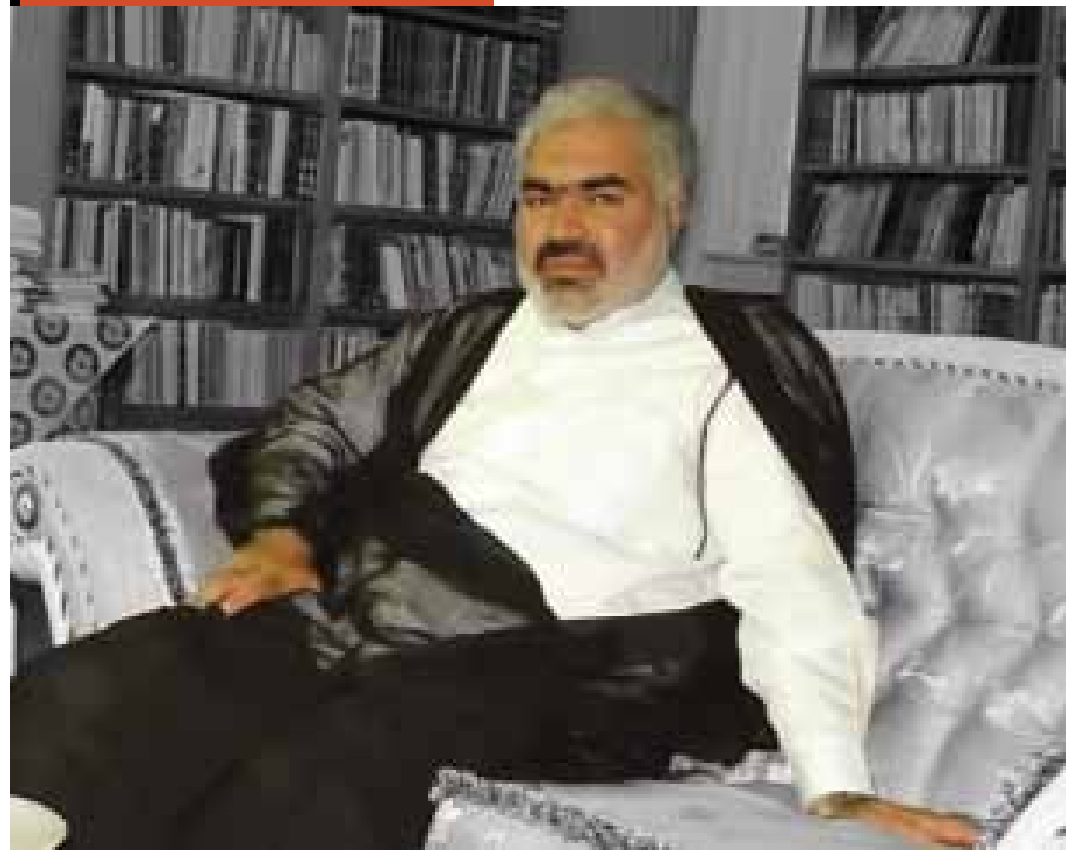
اینکه نظام سیاسی چیست و چه تعریفی دارد، خود از مقولات مغشوش و مناقشه برانگیز است. اولاً مراد از تعریف آن چیست؟ ثانياً مراد از نظام سیاسی، دین اسلام است؟ نظام سیاسی پیامبر است؟ یا نظام سیاسی تاریخ مسلمانان است؟ در واقع به سادگی نمی توان آن را تعریف کرد، زیرا این سؤال و این طلب مقوله ای عصری و تاریخی است و شاید مراد از مطرح کنندگان این سؤال این بوده که آیا اسلام مانند دولت های دوره مدرن نظام سیاسی دارد؟ اگر دارد، چگونه است؟ از نظام سیاسی اسلام چه توقعی داریم؟ منظور از وصف اسلامی، لیبرال و یا سوسیال که این نظام ها به آن متصف می شوند، چیست؟

در تعریف نظام سیاسی برخی آن را سیستم تولید، توزیع و مصرف قدرت دانسته اند؛ در گذشته سیاست، هم سیاست بود، هم اقتصاد، هم فرهنگ و هم اداره. اما امروز نظام سیاسی در عرض نظام اقتصادی و نظام فرهنگی و نظام اداری قرار دارد؟ آیا منظور از طرح پرسش نظام سیاسی اسلام، نظام سیاسی مدرن است یا نه؟ منظور این است که آیا اسلام نظام اجتماعی به معنای همه حوزه های اجتماعی که همان سیاست قدیم باشد را داراست؟ یا تنها بُعد اجتماعی ناظر به قدرت مدنظر است؟ یعنی اسلام قدرت جامعه سازی را دارد یا خیر؟ در این باره به گفتگویی با حجت الاسلام دکتر نجف لک زایی، رئیس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پرداختیم؛ گفت و گویی که فقط به بخش محدودی از سؤالات ما اختصاص یافت.

مکتب سیاسی اسلام

ضرورت و چیستی نظام سیاسی اسلامی

گفت و گو با حجت الاسلام دکتر نجف لک زایی





نظام سیاسی به چه معناست و شامل چه عناصر یا بخش‌هایی است؟ نظام سیاسی اسلام شامل چه ویژگی‌ها و ممیزاتی است که وصف اسلامی را به آن می‌افزاییم؟ همان‌طور که می‌دانید برخی این ممیزات را منکر شده‌اند و این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا اسلام اساساً نظام سیاسی (متحصر به فردی) دارد و یا می‌تواند داشته باشد؟

هر نظامی - چه نظام اجتماعی و چه دیگر نظام‌ها - دو بخش دارد؛ یک بخش ساختاری و یک بخش کارکردی یا همان کارویژه‌های نظام. عناصر مختلف با روابط و نظم تعریف شده‌ای دور هم جمع می‌شوند و ویژگی مشترک همه‌ی آن‌ها، این است که می‌خواهند به تحقق هدف واحدی کمک کنند. لذا عواملی که باید مورد توجه قرار گیرد عبارتند از: نحوه‌ی کنار هم قرار گرفتن و چینش این عناصر، اجزا و ارتباط آن‌ها با هم، و اینکه همه‌ی آن‌ها فعال باشند تا نظام بتواند کارویژه‌اش را انجام دهد و هدفش را برآورده سازد.

هر کدام از بخش‌های ساختاری و کارکردی حوزه‌ی نظام سیاسی به‌طور خاص، چهار محور پیدا می‌کنند. محورهایی که ما در بخش ساختاری داریم از این قرار است:

محور اول مربوط می‌شود به دلایل تشکیل و تأسیس این ساختار. هر مکتبی که از نظام سیاسی صحبت می‌کند باید به‌عنوان مقدمه‌ی ورود به این بحث، به ما بگوید که چه انتظاری از نظام سیاسی دارد؟ چون اصل تشکیل مجموعه‌ای با نام دولت محل بحث نیست و غیر از اقلیتی که قائل به عدم ضرورت تشکیل دولت هستند، عمده‌ی انسان‌ها و مکتب‌ها به ضرورت نظام سیاسی به معنای عام و مطلق قائلند؛ حالا یا از باب اینکه انسان را مدنی بالطبع می‌دانند و یا از جهات دیگر. لذا وقتی از نظام سیاسی اسلام صحبت به میان می‌آید، به این معناست که غیر از اینکه ما به نظام سیاسی و دولت احتیاج داریم، چه ضرورتی ایجاد می‌کند که این نظام سیاسی، اسلامی باشد.

محور دوم در حوزه‌ی مباحث ساختاری به مرزهای نظام سیاسی مربوط می‌شود و اینکه این مرزها می‌تواند حوزه‌های عقیدتی، جغرافیایی، نژادی و غیره را شامل شود. به‌رحال از منظر اسلام هم ما باید به این سؤال پاسخ دهیم.

محور سوم، مسائل در برگیرنده‌ی عناصر نظام سیاسی است. اگر اسلام نظریه‌ای در باره‌ی نظام سیاسی داشته باشد، باید بتواند عناصر این نظام سیاسی را هم مشخص کند و به‌طور مشخص باید به ما بگوید که کدام یک از عناصری را که مطرح می‌کند، کلیدی است و کدام یک اقتضایی و فرعی. کدام عناصر فرازمانی‌اند و کدام عناصر زمان‌مند.

و محور چهارم به عناصر قدرت در نظام سیاسی مربوط می‌شود؛ که اگر اسلام نظام سیاسی دارد، باید به ما بگوید که شبکه‌ی قدرت در این نظام سیاسی چگونه تعریف می‌شود؟ سلسله مراتب قدرت به چه صورتی است؟ و چگونه چیده می‌شود؟ چه کسانی می‌توانند وارد قدرت بشوند؟ و سؤالاتی از این دست.

این چهار محور، محور مباحث ساختاری نظام سیاسی را تشکیل می‌دهند. یعنی اگر ما به این چهار سؤال پاسخ دهیم، به لحاظ ساختار، نظام سیاسی ما کامل است.

محورهای حوزه‌ی مباحث کارکردی هم از این قرارند:

محور اول به مرکز تصمیم‌گیری در نظام سیاسی مربوط می‌شود. بحث مشروعیت و بحث نقش مردم در حکومت در این‌جا مطرح می‌شود و بحث‌های خیلی پیچیده و مفصلی در این زمینه وجود دارد که به لحاظ فلسفه‌ی سیاسی باید در جای خودش مورد توجه قرار گیرد.

محور دوم به قلمرو دخالت دولت مربوط می‌شود. به‌طور مشخص در این قسمت باید روشن شود که آیا دخالت دولت محدود به حریم عمومی است و یا اینکه می‌تواند وارد حریم خصوصی هم بشود؟ در این‌جا بحث حریم عمومی و خصوصی، مبحث حدود دخالت دولت و بحث وظایف دولت مطرح می‌شود. البته یک بحث دیگری هم تحت عنوان حوزه‌ی عمومی و خصوصی داریم که از منظر سیاسی مطرح می‌شود و با منظر حقوقی این دو حریم متفاوت است. این بحث بسیار قدیمی است و معمولاً هیچ دولتی نمی‌گوید من وارد حریم خصوصی هم می‌شوم، مگر در مواردی که مناقشه برانگیز است و یا در مصادیق؛ به این صورت که مثلاً آیا فلان مصداق خاص جزو حریم عمومی است یا جزو حریم خصوصی.

اما بحث حوزه‌ی عمومی و حوزه‌ی خصوصی، بحث مهم‌تری است که امروز هم ما درگیر آن هستیم. که وظایف دولت در حوزه‌ی فرهنگ چقدر است؟ وظایف دولت در حوزه‌ی اقتصاد چقدر است؟ وقتی دولت می‌خواهد به‌عنوان یک عامل در حوزه‌ی اقتصاد وارد شود، باید از قواعدی که بخش خصوصی از آن تبعیت می‌کند، تبعیت کند یا می‌تواند با همان پشتوانه‌ی اطلاعات دولتی که دارد و با بهره‌گیری از قواعد خاص، وارد عرصه‌ی اقتصاد شود؟ و در چنین صورتی آیا بخش خصوصی ریسک حضور در فعالیت‌های اقتصادی را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد؟ محور سوم در این بخش به جریان قدرت مربوط می‌شود؛ بحث یک‌طرفه یا دوطرفه بودن جریان قدرت، بحث حق و تکلیف، بحث مطبوعات، بحث آزادی‌ها و بحث احزاب در اینجا مطرح می‌شود.

محور چهارم به بازخوردها اختصاص دارد. بازخوردها هم به دو بخش تقسیم می‌شوند: بازخوردهای مثبت و بازخوردهای منفی. بازخوردها مربوط به حوزه‌ی واکنش مردم به تصمیمات دولت یا همان نظام سیاسی می‌شود. مثلاً در بازخورد منفی اگر قوه‌ی مقننه تصمیمی گرفت و یک قانونی را تصویب کرد، آیا مردم حق واکنش منفی دارند یا ندارند؟ حق اعتراض، انتقاد، نقد و راهپیمایی علیه آن قانون را دارند یا خیر؟ و مرز آن تا کجاست؟ یک بازخورد مثبت هم داریم و آن این است که مردم بیایند دولت را به خاطر تصمیمی که گرفته است تحسین کنند.

بنابراین اگر ما نظام را این‌گونه تعریف کنیم که یک بخش ساختاری داریم و یک بخش کارکردی که این‌ها همه به هم مرتبطند. اگر ما به این هشت محور پاسخ‌های روشن بدهیم، در چنین صورتی می‌توانیم بگوییم که نظام سیاسی اسلامی داریم، ولی اگر نتوانستیم به این محورها پاسخ دهیم، می‌توان گفت که نظام سیاسی اسلامی نداریم.

اگر این تعریف را بپذیریم، آن وقت پاسخ من به سؤال شما مثبت است. یعنی ما در اسلام و مکتب سیاسی اسلام محتوایی را داریم که می‌تواند پاسخ همه‌ی این پرسش‌ها را بدهد و برای ما روشن کند که اجزای نظام سیاسی چیست و بخش ساختاری و بخش کارکردی‌اش چگونه عمل می‌کند. علاوه بر این به لحاظ تاریخی و عملی هم این نظام سیاسی تحقق پیدا کرده است.

ما در صدر اسلام نمونه‌ی حکومتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را داریم و می‌توانیم همین مباحث مربوط به نظام سیاسی را دقیقاً با بهره‌گیری از آن نمونه‌ی تاریخی پاسخ دهیم؛ نمونه‌ی حکومتی امام علی‌علیه‌السلام هم در اختیار ماست و در پایان تاریخ، بحث نظام سیاسی مهدوی هم مطرح است و الان هم که نظام جمهوری اسلامی شکل گرفته است، ما می‌توانیم از این منظرها به این سؤالات پاسخ دهیم. که حالا می‌توان در بحث وارد شد و مشخص کرد که کدام بحث‌ها جنبه‌ی فرازمانی دارد و کدام

دو نگاه

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید که انبیا را فرستادیم تا مردم اقامه‌ی قسط کنند. برای اینکه وقتی در جامعه عدل و قسط برقرار می‌شود که تک تک آدم‌ها، برپا دارنده‌ی قسط باشند. این دین‌شناسی متفاوت از دین‌شناسی سکولارهاست که وقتی می‌خواهند دین را توضیح بدهند، آن را به شکل فردی توضیح می‌دهند. بعد بحث می‌کنند که حالا این دینی که برای هدایت فرد آمده است، آیا احکام اجتماعی هم دارد یا ندارد؟ در حالی که اساساً این نگاه اشتباه است. اصلاً دین برای هدایت فرد منفرد و بریده از جامعه نیامده است؛ دین برای ساماندهی جامعه آمده است. هدایت فرد را هم مدنظر دارد، منتها در درون جامعه و از مسیر جامعه

بحث‌ها متغیر است و چطور این‌ها با روند تحولات می‌تواند خودش را به‌روز کند.

ما در حوزه‌ی مبانی با نظام غربی لیبرال چه تفاوت‌هایی داریم؟

یکی از حوزه‌هایی که ما در آن با غربی‌ها تفاوت داریم، به حوزه‌ی مباحث انسان‌شناسی مربوط می‌شود. تلقی‌ای که ما از انسان داریم، یک تلقی فرازمانی است؛ یعنی اگر یک مکتب می‌آید از انسان یک تعریف ارائه می‌کند، این تعریف دیگر نمی‌تواند تعریف زمان‌مند باشد. زیرا انسان امروز با انسان دو هزار سال پیش تفاوتی نکرده است و او همان انسان است. انسان‌ها یک سری امور ذاتی دارند و یک سری امور اکتسابی؛ که این امور اکتسابی در طول زمان تغییر می‌کند، اما امور ذاتی او ثابت هستند و ما به واسطه‌ی این امور ذاتی است که می‌توانیم بگوییم انسان امروز با انسان دیروز یکی است. اما مسئله‌ای که در مورد انسان وجود دارد این است که اساس طبیعت او طوری آفریده شده که مدام به دنبال سود و رشد و تعالی خودش است. منتها به لحاظ انسان‌شناسی در فلسفه‌ی اسلامی این‌طور گفته می‌شود که انسان خیلی زود متوجه می‌شود که اگر می‌خواهد پدیده‌های دیگر - اعم از پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های انسانی - به او نفع برسانند، او هم متقابلاً باید به آن‌ها نفع برساند. به عبارت دیگر به بحث عدالت می‌رسد. این را با همان درک فطری خودش متوجه می‌شود؛ یعنی متوجه می‌شود که اگر می‌خواهد از این گوسفند یا از این زمین استفاده بکند، باید به آن‌ها رسیدگی بکند و همین‌طور اگر توقع دارد که فلانی به او کمک کند، پس او هم باید موقعی که او نیاز به کمک دارد به او کمک کند. پس انسان متوجه می‌شود که این رابطه دوطرفه است و از اینجاست که جامعه شکل می‌گیرد. و به این خاطر است که انسان به تشکیل خانواده و تشکیل جامعه تن درمی‌دهد.

تا اینجا بحث، - که انسان اول به دنبال منافع خودش است و از همه چیز و همه کس سود خودش را می‌خواهد، دوم برای سود خودش، سود دیگران را تأمین می‌کند و سوم به جامعه و تشکیل خانواده تن درمی‌دهد - یک بحث فلسفی است. اما تاریخ چیز دیگری را می‌گوید. تاریخ به ما می‌گوید که این انسان مترصد فرصت‌هایی است که رابطه را از دوطرفه بودن، تبدیل به یک‌طرفه بودن بکند و کاری کند که فقط دیگران به او خدمت برسانند، ولی او به دیگران خدمت نرساند. این مسئله هم به طبیعت انسان برمی‌گردد که انسان همیشه دنبال کوتاه‌ترین، کم‌هزینه‌ترین و آسان‌ترین راه برای رسیدن به هدفش است. این همان چیزی است که در مدیریت از آن به بعد مدیریت راهبردی تعبیر می‌شود. اصلاً استراتژی، یعنی شما بتوانید با کم‌ترین امکانات از بهترین راه‌ها به هدفتان برسید. در اینجا است که به لحاظ تاریخی می‌بینیم در تاریخ بشر ظلم شکل می‌گیرد و انسان از این موهبت الهی که با عقل کارها را سریع‌تر و آسان‌تر و بهتر انجام دهد سوء استفاده می‌کند.

مسئله‌ای که در اینجا به وجود می‌آید، این است که اگر به سمت عدل رفتن و به سمت ظلم رفتن در ساختار وجودی انسان باشد، کنترل آن را خود انسان نمی‌تواند به دست بگیرد و نیاز به یک عامل بیرونی دارد؛ یک انسان دیگر هم نمی‌تواند باشد؛ چون آن انسان دیگر هم همین مشکل را دارد. در اینجا به ضرورت وحی و ضرورت دین می‌رسیم.

یعنی این ایرادی که در وجود انسان بود، باعث شد که خداوند متعال در حق بشر یک لطف دیگری کند و انبیا را مبعوث بکند تا

انبیا بیایند و انسان را هدایت کنند و از او در جهت عدالت استفاده کنند. لذا انسان باید سعی کند که راه‌های آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر را پیدا کند، اما باید مقید به عدالت باشد.

بسه قرآن که نگاه کنیم، می‌بینیم که خداوند متعال همین را می‌فرماید. مثلاً در آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی بقره، می‌فرماید که «کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیهِ» می‌گوید خداوند پیامبران را با کتابی در دست فرستاد، برای اینکه در اختلافات بین مردم داوری کنند. در ادامه‌ی آیه گفته است که یک سری از اختلافات طبیعی است و پیامبران کاری به آن‌ها ندارند، اما یک نزاع‌هایی است که از سر ظلم است و کسی می‌خواهد به دیگری ظلم کند. نبی برای این آمده است که جلوی ظالمان را بگیرد و بین افراد براساس عدل حکم کند.

در جای دیگر می‌فرماید که انبیا را فرستادیم تا مردم اقامه‌ی قسط کنند. برای اینکه وقتی در جامعه عدل و قسط برقرار می‌شود که تک تک آدم‌ها، برپا دارنده‌ی قسط باشند. این دین‌شناسی متفاوت از دین‌شناسی سکولارهاست و متفاوت از دین‌شناسی بسیاری از آدم‌های سستی است که وقتی می‌خواهند دین را توضیح بدهند، آن را به شکل فردی توضیح می‌دهند. بعد می‌آیند بحث می‌کنند که حالا این دینی که برای هدایت فرد آمده است، آیا احکام اجتماعی هم دارد یا ندارد؟ در حالی که اساساً این نگاه اشتباه است. اصلاً دین برای هدایت فرد منفرد و بریده از جامعه نیامده است؛ دین برای ساماندهی جامعه آمده است. هدایت فرد را هم مدنظر دارد، منتها در درون جامعه و از مسیر جامعه.

لذا می‌بینیم که اصلاً مفهوم نبی و امام به‌صورت فردی معنا ندارد و تفکر نبوت و امامت یک تفکر بالذات اجتماعی است. یعنی ما یک کسی را داریم که جلودار است و کسانی را داریم که به او اقتدا می‌کنند.

و اساساً اگر انسان دیندار و معتقد به توحید و معاد و بهشت و جهنم نباشد، چه دلیلی دارد که وقتی می‌تواند به دیگران ظلم کند، ظلم نکند؟ چیزی که بخشی از فیلسوفان مغرب‌زمین گفته‌اند، این است که اگر من مرغ همسایه‌ام را بر نمی‌دارم، بابت این است که او غاز من را بر ندارد؛ تاریخ جدید غرب، خوب این را نشان می‌دهد. آن‌ها با محور قرار دادن منافع ملی، همین کار را در حق کشورهای دیگر انجام می‌دهند. لذا بزرگان ما این‌طور فرمودند که چون این مسئله از خود انسان بر می‌خیزد، خودش نمی‌تواند آن را برطرف کند و احتیاج به یک منبع بیرونی به نام وحی دارد. بنابراین در پرتو آن پیامبر ظاهری و با کمکی که عقل انسان به‌عنوان پیامبر باطنی می‌کند، انسان می‌تواند زندگی عادلانه‌ای را شکل دهد. لذا در تفکر اسلامی اساساً تنها نظامی که می‌تواند انسان را به سعادت برساند، نظام الهی است؛ تنها قانونی که انسان را می‌تواند به سعادت برساند، قانون الهی است و تنها رهبری که می‌تواند انسان را به سعادت برساند، رهبری الهی است. البته باید حواسمان هم باشد که در طول تاریخ افراد بسیاری از دین سوءاستفاده کرده‌اند که این ربطی به دین ندارد.

خیلی‌ها حتی به نام دین در برابر انبیا و ائمه (علیهم‌السّلام) ایستادند. امام حسین (علیه‌السّلام) را به نام دین کشتند و گفتند که او علیه حکومت حق خروج کرده است. این‌ها ربطی به دین ندارد. یعنی وقتی که ما از رابطه‌ی دین و سیاست صحبت می‌کنیم، دین باید روح سیاست بشود؛ نه اینکه قدرت و سیاست، روح دین تلقی شود و از دین به‌عنوان ابزار قدرت استفاده گردد. چیزی هم که در بحث «ولایت فقیه» به‌عنوان «نایب امام» مطرح می‌شود، این است که دین روح سیاست بشود و سیاست تابع دین قرار گیرد. به همین جهت است که در حکمت متعالیه گفته

دو نگاه

مهم‌ترین ضرورت تشکیل حکومت در تفکر اسلامی، به خاطر انسان برای عبادت خداوند می‌باشد. لذا باید محیط و بستر این عبادت خدا فراهم گردد و زندگی مؤمنانه در آن آسان باشد.

ایجاد چنین فضایی هم از عهده‌ی قدرت مسلط بر می‌آید. بنابراین دولت اسلامی برای این است

که یک فضای را فراهم کند که به لحاظ فرهنگی،

سیاسی، اقتصادی، بهداشتی و امنیتی در آن مؤمنانه زندگی کردن سهل باشد

می‌شود که انسان مکتفی به ذات و خودبسنده نیست؛ که این خودبستگی زیربنای اومانیزم است و در همین جاست که راه ما از اومانیزم جدا می‌شود. لذا انسان نیازهای خودش را نمی‌تواند به تنهایی تأمین کند و محتاج وحی و خدا است و این هم فرازمانی است و متعلق به دیروز و امروز نیست. از این منظر انسان‌شناسی، کمال دین کامل به این است که تمام احتیاجات انسان - از جمله احتیاجاتش در حوزه سیاست - را مدنظر قرار دهد.

چرا نظام سیاسی (دولت) باید اسلامی باشد؟

از لحاظ سلبی مسئله این است که جلوی ظلم را نمی‌توان با توصیه گرفت. ظالمان از حيله‌ها و ابزارهایی برای ظلم استفاده می‌کنند که برای مقابله با آن‌ها نیاز به یک نیروی قوی است. دولت نهادی است که به شکل مشروع و قانونی اجازه دارد از زور استفاده کند، افراد را محاکمه و مجازات نماید، مرزهای دارالاسلام را حفظ کند و جلوی تجاوز دشمنان را بگیرد و متخلفین را مجازات نماید. از جنبه‌ی ایجابی هم برای اجرای عدالت احتیاج به قدرت داریم و این قدرت در دولت مستقر است.

از همه‌ی این‌ها مهم‌تر در تفکر اسلامی، انسان برای عبادت خدا آفریده شده است. لذا باید محیط و بستر این عبادت خدا فراهم گردد و زندگی مؤمنانه در آن آسان باشد. ایجاد چنین فضایی هم از عهده‌ی قدرت مسلط بر می‌آید. بنابراین دولت اسلامی برای این است که یک فضایی را فراهم کند که به لحاظ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، بهداشتی و امنیتی در آن مؤمنانه زندگی کردن سهل باشد.

عناصر کلیدی این دولت چیست؟

تنها عنصر کلیدی رهبری است و بقیه‌ی عناصر اقتضایی‌اند. در حکومت نبوی تنها عنصر کلیدی خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله) است و در حکومت امام معصوم (صلی‌الله‌علیه‌و آله) است و در حکومت امام معصوم است. یعنی امام معصوم هست، او باید در رأس حکومت باشد و اگر کس دیگری در رأس حکومت باشد، حاکم جائز ظالم است؛ زیرا عدالت - به این معنا که هر چیزی باید سر جای خودش باشد - را بر هم زده است. در عصر غیبت هم می‌گوییم باید فقیه جامع‌الشرایط که نزدیک‌ترین فرد به لحاظ صفات به امام است، مدیر، شجاع و دارای شرایطی که برای اداره‌ی جامعه لازم است، باشد.

البته اینکه رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، پارلمان، وزارت‌خانه و... داشته باشیم یا نه، و اگر آن‌ها را می‌خواهیم، به چه نحوی باید باشند، اقتضایی است. این‌ها دیگر عرفی و تجربی است. از نظر دین ما، وحی آمد که آن اختلال اساسی را حل کند و آن کاری را که بشر نمی‌توانست انجام دهد، توسط وحی انجام شود؛ وحی نیامد که تجربه، عقل و شهود را تعطیل کند. لذا در اصول دین، باید با عقل به آن‌ها رسید.

آیا هر ابزاری می‌تواند در خدمت عنصر کلیدی رهبری قرار گیرد؟

مکتب سیاسی اسلام یک مکتب سیاسی فعال است نه منفعل. در مکتب سیاسی اسلام جایگاه منابع معرفتی، نگاهش به

انسان، نگاهش به هستی و توقعش از دولت روشن است. رهبری هم امام جامعه است؛ یعنی قرار است که طبق اصول با تعیین سیاست‌های کلان، جامعه را از وضع موجود به وضع مطلوب هدایت کند. از طرف دیگر تجربه، در نگاه ما جایگاه دارد و ما می‌توانیم از تجربه‌ی بشری استفاده نماییم.

براساس نگاهی که حکمت متعالیه - به‌عنوان فلسفه‌ی اسلامی - به ما می‌دهد، نوعی تقسیم کار را بین این معرفت‌ها انجام می‌دهیم و می‌گوییم که عقل، ضرورت‌ها را کشف می‌کند، وحی حدود را به ما می‌دهد و تجربه، سازوکار انجام امور را برای ما مشخص می‌کند و شهود هم مباحث زیبایی‌شناختی را در اختیار ما می‌گذارد.

برای مثال عقل به ما می‌گوید که امنیت یک بحث ضروری است؛ وحی به ما می‌گوید که اگر کسی امنیت دیگری را خدشه‌دار کرد باید مجازات شود و حدود آن را مشخص می‌کند؛ تجربه به ما می‌گوید که چطور می‌شود قاتل را پیدا کرد و چطور می‌توان ثابت کرد که این طرف قاتل است. دیگر دین نمی‌آید به ما بگوید که قاتل کیست! دین می‌آید به ما می‌گوید که اگر قتلی به شکل عمدی اتفاق افتاد، قاتل را می‌شود قصاص کرد. حالا برای اینکه بفهمید قاتل کیست، باید بروید دانشکده‌ی پلیس تأسیس کنید و با شیوه‌های جدید کشف جرم آشنا شوید.

بحث دولت‌سازی هم همین‌طور است. عقل به ما می‌گوید که دولت یک امر ضروری است. وحی به ما حدود را می‌گوید که چه کسی برای این کار اصلاح است. تجربه هم به ما می‌گوید که در این عصر و زمانه، یک سازمان اداری مطلوب چگونه باید باشد تا حقوق مردم حفظ شود. لذا باید خط قرمزهای شرع را رعایت کنید و در عین حال از تجارب بشری هم می‌توانید استفاده کنید. لذا این شبیهه که در زمان صدر اسلام جامعه، ساده بوده و الان پیچیده شده است، جایگاهی ندارد. زیرا اساساً دین نیامده که سازوکارهای حکومت را مشخص کند. دین آمده تا با ایجاد بستر هدایت، بشر گرفتار ظلم نشود. ولی تعیین سازوکارها، اقتضایی و تجربی است و بر عهده‌ی متدینین است که تحت رهبری رهبر، بنشینند و مسائل را حل و فصل کنند.

یعنی تجربه‌ی بشری تا وقتی که از آن حدود الهی خارج نشود، برای ما ارزشمند است؟

ببینید اصلاً تجربه قابلیت خروج از حدود الهی را ندارد؛ این ما هستیم که خارجش می‌کنیم. مثلاً شما در پزشکی به این نتیجه رسیدید که این بیماری را به این شکل می‌شود درمان کرد. از طرفی حکمی وجود دارد که باید محرمیت و نامحرمیت را در درمان رعایت کنیم. حالا اگر یک کسی بیاید و پیش یک پزشکی که نامحرم است برود، خودش این مسئله‌ی شرعی را رعایت نکرده است.

وقتی فلاسفه‌ی سیاسی مدرن، همگی می‌گویند که حکومت الهی نیست و نباید الهی باشد، این خارج شدن از حدود الهی نیست؟

آخر این‌ها تجربه نیست. این یک مسئله‌ی فلسفی است. از طرفی، هم فلسفه‌ی ماتریالیستی داریم و هم فلسفه‌ی الهی؛ فلسفه‌های سکولار داریم و فلسفه‌های غیر سکولار. به‌عنوان مثال لیبرالیسم و بحث قرارداد اجتماعی و همه‌ی آن چیزی که ذیل آن بحث مطرح می‌شود، یک مکتب است، نه تجربه.

دو نگاه

تنها عنصر کلیدی دولت اسلامی رهبری است و بقیه‌ی عناصر اقتضایی‌اند.

در حکومت نبوی تنها عنصر کلیدی خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله) است و در حکومت امام معصوم (صلی‌الله‌علیه‌و آله) است. یعنی وقتی امام معصوم هست، او باید در رأس حکومت باشد و اگر کس دیگری در رأس حکومت باشد، حاکم جائز ظالم است؛ زیرا عدالت - به این معنا که هر چیزی باید سر جای خودش باشد - را بر هم زده است. در عصر غیبت هم می‌گوییم باید فقیه جامع‌الشرایط که نزدیک‌ترین فرد به لحاظ صفات به امام است، در رأس حکومت باشد

❁ یعنی لیبرال دموکراسی یک فلسفه است و تجربه نیست؟

دموکراسی این طور نیست. اساسا لیبرالیسم اولیه، ضد دموکراسی بوده است. دموکراسی بعدها از سوی لیبرالها پذیرفته شد. دموکراسی یعنی ما در مملکت داری، مردم را مشارکت دهیم و مردم در تعیین سرنوشتشان مشارکت فعال داشته باشند. اسلام مشارکت آحاد مردم را مقید به خیر و برّ و تقوا امر کرده است و میگوید تعاونوا علی البر و التقوا.

ما حکومتها را با توجه به دو عنصر خدا و مردم به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

یک سری نظام‌های سیاسی داریم که نه به خدا کار دارند و نه به مردم. اینها نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری هستند.

دسته‌ی دوم، نظام‌هایی هستند که به خدا کار ندارند و یا مخالف خدا هستند، اما می‌گویند ما به رأی اکثریت مردم مقید هستیم. اکثریت هم آن تعداد افراد واجد رأی است که در انتخابات شرکت کرده‌اند. اینها می‌گویند که ما نظام‌های مردم‌سالار و دموکراتیک هستیم. این دموکراسی هم می‌تواند با خیلی چیزها پیوند بخورد. مثلا ما لیبرال دموکراسی، دموکرات مسیحی، سوسیال دموکرات و... داریم. یعنی مردم‌سالاری به‌عنوان یک روش مملکت داری و نه یک فلسفه، با مکاتب فلسفی و فلسفه‌های سیاسی مختلف قابل جمع است.

دسته‌ی سوم، نظام اسلامی است. یعنی نظامی که اولاً مقید به رضایت خداوند متعال است و سعادت بشر، نجات بشر از ظلم و در مسیر عدل قرار گرفتن انسان و جامعه را در تمسک به خدای متعال می‌بیند؛ ثانیاً تشکیل و تأسیس آن مقید به رضایت مردم است؛ که در صدر اسلام به آن بیعت می‌گفتند و امروز انتخابات. لذا ما از جمهوری اسلامی ایران به مردم‌سالاری دینی تعبیر می‌کنیم. یعنی به لحاظ مشروعیت، ریشه‌ی الهی دارد، ولی به لحاظ بسط ید، متکی به مردم است.

به همین دلیل تا مردم اعلام آمادگی نکردند، ائمه‌ی ما (علیهم‌السلام) تشکیل حکومت ندادند و از همین رو ما معتقدیم زمانی که انتظار در سطح جهانی شکل بگیرد، آن وقت، وقت ظهور خواهد بود و امام زمان (علیه‌السلام) ظهور خواهند کرد.

❁ در تشکیل حکومت، نقش مردم کاملاً ملموس است، اما مسئله‌ی اساسی نقش مردم در اداره‌ی حکومت

است. این نقش در نظام سیاسی اسلام به چه صورتی تعریف می‌شود؟

واقعیت این است که علی‌رغم پایه‌گذاری جمهوری اسلامی براساس مکتب سیاسی امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)، ما به توصیه‌ای که حضرت امام در بحث ولایت فقیه داشتند، آن‌چنان که شایسته است عمل نکردیم. ایشان فرمودند من اجمالی از این بحث حکومت اسلامی را مطرح می‌کنم، شما بروید آن را ادامه و بسط دهید. ولی ما نیامدیم سیاست اسلامی را به شکل روشمند و در حدی که لازم است، مورد مطالعه قرار دهیم. لذا بسیاری از شیوه‌های اجرا و ساختارهایی که در حال حاضر در حکومت ما وجود دارد، حالت ارتكازی دارد. این هم برای این است که ما در مقام عمل قرار گرفته‌ایم و نمی‌توان کشور را نگه داشت و مسائل آن را لاینحل باقی گذاشت تا ما برویسم نظریه و روش مطلوب حکومت را تولید کنیم.

اصلاً مقام معظم رهبری، بحث نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری، الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت و این‌گونه مسائل را برای رفع این مشکلات اساسی مطرح کردند. این بحث در اصل دوم قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است، ولی آن‌چنان که انتظار می‌رفت، این اصل مورد توجه قرار نگرفت. در قانون اساسی گفته می‌شود که جمهوری اسلامی بر شش مبنا استوار است و اهداف خودش را از یکی از این طرق، یعنی طریق اجتهاد و استنباط مسائل دینی و دیگری از طریق کار کارشناسی در حوزه‌ی علوم تجربی پیگیری می‌کند.

از جمله بحث‌هایی که در مکتب سیاسی اسلام هست، همین بحث نقش مردم در حکومت و اداره‌ی جامعه است. علامه طباطبایی تعبیر بسیار زیبایی در مورد این مسئله دارند؛ ایشان می‌فرماید که این شیوه‌ی پارلمانی و شورایی که الان در دنیا رایج است، از نظر اسلام یک روش ناقصی برای مشارکت مردم است. زیرا در یک مقطعی مردم می‌آیند و یک نمایندگانی را انتخاب می‌کنند و سپس تا دوره‌ی بعد کنار می‌روند. در حالی که شیوه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این طور نبوده است. هر بحثی که پیش می‌آید، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرمودند که اهالی مدینه را خبر کنید و مسائل را با مردم به‌طور مستقیم در میان می‌گذاشتند و مردم مستقیماً مشارکت می‌کردند. یعنی در حکومت مدینه، همیشه یک مشارکت حداکثری لحاظ می‌شد.

سیره‌ی حضرت امام و مقام معظم رهبری هم همین بوده و هست. لذا حضرت امام در بحث حفظ امنیت کشور، بسیج را پایه‌گذاری می‌کنند. بسیج یعنی حداکثر مشارکت مردم در اداره‌ی جامعه‌ی خودشان با انگیزه الهی. یا اینکه ایشان برای رسیدگی به محرومان، کمیته‌ی امداد را به شکل یک نهاد مردمی تأسیس می‌کنند، یا در بحث تأمین مسکن نیازمندان، حساب ۱۰۰ و برای ساختن روستاهای مناطق محروم جهاد سازندگی را تشکیل می‌دهند. البته ما اشتباهاتی را مرتکب شدیم. این نهادهای مردمی را تبدیل به سازمان‌های دولتی کردیم و بعضی‌هایشان مثل جهاد سازندگی را تعطیل نمودیم. اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که موفقیت‌هایی که ما داشته‌ایم در جاهایی رقم خورده است که مردم به‌طور مستقل وارد شده‌اند. لذا نقش مردم در اداره‌ی جامعه و در صحنه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در اسلام یک نقش مشارکت حداکثری است و پایگاهش هم مسجد است. بنابراین امام می‌فرمایند: هر کاری که از دست مردم بر می‌آید، دولت وارد نشود. جالب اینکه گاهی در بعضی از افراد تلقی عجیبی مشاهده می‌شود که ما نیازی به حضور و مشارکت مردم نداریم!

در حال حاضر بسیاری از کارهایی که بخش دولتی دارد، کارهایی است که اگر دست مردم باشد، آن‌ها را هم بهتر، سریع‌تر و ارزان‌تر انجام می‌دهند و هم بسیاری از بارها از روی دوش دولت برداشته می‌شود.

اما مشکل اساسی ما در این زمینه، فقدان مراکز منسجم تحقیقاتی است که اصول ساختاری نظام اجتماعی اسلام را در دستور کار خود قرار دهند و برای اداره‌ی نظام اسلامی کار کنند و مورد استقبال و توجه قرار گیرند و تولیدات آن‌ها در جامعه مورد استفاده قرار گیرد. یک مشکل بزرگ دیگر ما این است که مقام معظم رهبری تنها هستند؛ یعنی وقتی که ایشان در جایگاهی قرار گرفتند که مسائلی را متوجه می‌شوند و رهنمودهایی می‌دهند، انگار هیچ‌کس خود را مخاطب آن‌ها نمی‌بیند و فقط مدام آن را تکرار می‌کنند.

❁ دوناگاه

واقعیت این است که علی‌رغم پایه‌گذاری جمهوری اسلامی بر اساس مکتب سیاسی امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)، ما به توصیه‌ای که حضرت امام در بحث ولایت فقیه داشتند، آن‌چنان که شایسته است عمل نکردیم. ایشان فرمودند من اجمالی از این بحث حکومت اسلامی را مطرح می‌کنم، شما بروید آن را ادامه و بسط دهید. بسیاری از شیوه‌های اجرا و ساختارهایی که در حال حاضر در حکومت ما وجود دارد، حالت ارتكازی دارد